



یادداشت‌های چرخدار

annotation@gudsonline.ir

عباسعلی سپاهی یونسی

چهارشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۹۸
۵ خرداد اول ۱۴۴۱
۱ ژانویه ۲۰۲۰
شماره ۹۴۰۹
ZENDEGH@GUDSONLINE.IR

آب و هوا را چک می‌کنم برای فردا

رکاب که می‌زنم صدایی به گوشم می‌رسد و فکر می‌کنم از رکاب‌های دوچرخه است اما وقتی در تعمیرگاه آقای حسینی رکاب‌ها را باز می‌کند و دو رکاب نو سوار می‌کند، هنوز صدا هست! پیشنهاد می‌دهد دوچرخه را بگذارم تا سراغ میل تنه برود و آرزو می‌کند با تعمیر درست شود. از آقای حسینی می‌خواهم کارم را زودتر راه بندازد و او می‌گوید: برای امشب که نمی‌رسم! یک امشب باید دوچرخه میهمان ما باشد، یا اصلاً فردا دوچرخه را بیآور و پس فردا تحویل بگیر. کمی فکر می‌کنم. می‌بینم نه امروز می‌توانم دوچرخه را بگذارم و نه فردا و فرداهای دیگر. در همان لحظه است که فکر می‌کنم تا چه اندازه به دوچرخام وابسته شده‌ام.

می‌گویم مشکل این است که نمی‌توانم فکر کنم فردا بدون دوچرخه سر کار بروم. به‌شدت به دوچرخام عادت کرده‌ام و دوباره پاسخ می‌شنوم: من هم همین حس را نسبت به دوچرخام دارم.

دوباره به فکر فرو می‌روم. یاد همین چند سال قبل می‌افتم، مثل دو سال قبل که فکر می‌کردم وقتی باید دوچرخه سوار شوم که هوا خوب باشد، نه گرمای تابستان باشد و نه سرمای زمستان. باید هوا بهاری باشد تا بتوانم رکاب بزنم و از رکاب زدن لذت ببرم. حالا اما فرق کرده است. حالا یکی از دغدغه‌های اصلی‌ام این شده است که هر شب آب و هوای فردا را چک کنم و تصمیم بگیرم که کدام لباس را بپوشم که هم دوچرخه سواری با آن راحت‌تر باشد و هم در این زمستان خسین گرم باشد.

به این فکر می‌کنم که حالا آن قدر به دوچرخام عادت کرده‌ام که گاهی یک هفته هم سراغ ماشینم نمی‌روم و اگر آخر هفته ماشین را استارت می‌زنم برای این است که من را برساند تا پای کوهی برای گوهنوردی و رفتن به دعوتی خانوادگی و پس از آن گوشه پارکینگ خواب ببیند.

معتمد در ماجرای حل کردن مشکل ترافیک و دود و دم و آلودگی هوا در شهرهای بزرگ این دوچرخه‌ها هستند که می‌توانند نقش خیلی پررنگی داشته باشند، البته اگر خواسته باشیم و برای دوچرخه سواری بهانه جور کنیم نه برای دوچرخه سوار نشدن! چون در مورد خودم فقط به این یک نکته اشاره کنم که هر روز مجبورم دوچرخه را تا طبقه دوم خانه کول کنم و همین یک مشکل می‌تواند بهانه‌ای باشد برای اینکه قید دوچرخه سواری را بزنم. اما این اتفاق نیفتاده است چون دوچرخه سواری را دلناتن بخواهد مزیت دارد.

گفت‌وگو با حسین لعل‌پذری که با نخستین اثرش در جایزه ادبی جلال شایسته تقدیر شد

بومی‌نویسی از گذشته تا امروز تغییرات زیادی کرده است

۱۲



۱۱۰

ورزش

ایهام در زمان برگزاری مجمع فدراسیون فوتبال

مهره چینی وزیر برای انتخاب رئیس

جدایی خلیل‌زاده از جمع سرخپوشان قوت گرفت

شجاع: می‌روم تا پرسپولیس به آرامش برسد



چیزی برای از دست دادن نداریم

موسوی: نباید تجربه‌های تلخ والیبال تکرار شود



انتقال سریال‌های شبکه نمایش خانگی صدای کاربران فضای مجازی را شرم‌آور کرد

آب، دوغ، خیار... حرکت!

درجه یک سینما بودند و نه حاضر به همکاری با صداوسیما شدند

عروسی ۸۵۰ میلیونی

موج ساخت سریال‌های پر رنگ و لعاب و پر بازیگر تقریباً نیست سروسامان بگیرد، بعدها اما زمانی که سریال‌های موفق مثل «شهرزاد» و «شاهگوش» یا به شبکه نمایش خانگی گذاشتند و با فروش بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شدند، این تصور در هم شکست و بسیاری از اهالی سینما به شبکه‌خانگی امیدوار شدند. هرچند همه‌های سیاسی و اقتصادی به سریال‌هایی مثل شاهگوش و شهرزاد، ماجرای ورود پول‌های کثیف به شبکه‌خانگی و کمپین‌های تحریم سریال‌هایی که از این طریق توزیع می‌شدند، شبکه‌خانگی را تا حدودی تحت تأثیر قرار داد اما جذابیت‌هایی مثل نبود ممیزی‌های سخت‌گیرانه‌ای که در سینما و تلویزیون مرسوم است، بسیاری از تهیه‌کننده‌های سینما را مجاب کرد با ریسک‌پذیری بالا، وارد شبکه‌خانگی شوند و پروژه تجارت هنری خودشان در این عرصه را آغاز کنند.

بین عوامل سریال به وجود آمد، بدون هیچ سرنجامی ناتمام ماندند، خیلی‌ها چند روزی که حتی اگر مخاطب یاد بگیرد نسخه‌های کپی‌رایت را از کلوب‌های فروش فیلم تهیه نکند، باز هم شبکه‌خانگی به دلیل نبود روحیه حرفه‌ای در میان اهالی‌اش، هیچ وقت قرار نیست سروسامان بگیرد، بعدها اما زمانی که سریال‌های موفق مثل «شهرزاد» و «شاهگوش» یا به شبکه نمایش خانگی گذاشتند و با فروش بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شدند، این تصور در هم شکست و بسیاری از اهالی سینما به شبکه‌خانگی امیدوار شدند. هرچند همه‌های سیاسی و اقتصادی به سریال‌هایی مثل شاهگوش و شهرزاد، ماجرای ورود پول‌های کثیف به شبکه‌خانگی و کمپین‌های تحریم سریال‌هایی که از این طریق توزیع می‌شدند، شبکه‌خانگی را تا حدودی تحت تأثیر قرار داد اما جذابیت‌هایی مثل نبود ممیزی‌های سخت‌گیرانه‌ای که در سینما و تلویزیون مرسوم است، بسیاری از تهیه‌کننده‌های سینما را مجاب کرد با ریسک‌پذیری بالا، وارد شبکه‌خانگی شوند و پروژه تجارت هنری خودشان در این عرصه را آغاز کنند.

جای خالی سریال‌های ترکی و هندی

برخلاف تصویرتان، آغاز پروژه سرمایه‌گذاری تهیه‌کننده‌های کله‌گنده در شبکه‌خانگی بدون پشتوانه فکری نبود. به گفته کارشناس‌ها، اهالی امروز شبکه‌خانگی پیش از ورود به این عرصه روی دو موضع مهم حساب باز کرده بودند. اول اینکه ممیزی‌های ارشاد و نظارت سفت و سخت بر سینما و صداوسیما در تمام این سال‌ها، مانع از پا گرفتن شبکه‌های ترکی‌ای و بالیوودی در سینما و صداوسیما شده بود. منظور کارشناس‌ها از سبک ترکی‌ای و بالیوودی، نمایش روابط آزاد، نمایش کالاهای لوکسی که در اختیار عموم جامعه نیست و تکیه بر داستان‌های درام دور از واقعیت است. این کارشناس‌ها معتقدند طبقه متوسط در جامعه ما از لحاظ اقتصادی چیزی است توی مایه‌های طبقه متوسط در جامعه هند و ترکیه که چیزهایی مثل دورهمی دختر و پسرهای بی دغدغه در ویلاهای مجلل، شرکت‌های کاری لوکس که تمام کارکنانش کراوات می‌زنند و روابط عاشقانه تخیلی هیچ وقت جایی در زندگی‌اش نداشته و نخواهد داشت. به همین خاطر تماشای این مسائل در فیلم و سریال‌ها او را حسایی به وجد می‌آورد. اگر صحبت‌های این کارشناس‌ها را قبول کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در چند دهه گذشته، مخاطب ایرانی برای پر کردن این خلأ ابتدا به سمت سینمای بالیوود رفته و پس از آن هم به سریال‌های ترکی‌ای شبکه‌هایی مثل «جم تی‌وی» جذب شده است. حالا اما انگار وقت آن رسیده بود یک نفر سریال‌های ترکی و هندی را بومی‌سازی کند و مخاطب ایرانی را پای نمونه وطنی سریال‌های مبتذل ترکی و هندی بنشاند. این وسط چه فضایی بهتر از شبکه‌خانگی که در آن نه خبری از ممیزی‌های سفت و سخت صداوسیما بود و نه غرغرای منتقدان سینمایی که انتظار داشتند کارگردان وطنی، همسطح با افراد هیچکاک و کوین تارتانتینو برایشان فیلم بسازد!

کارشناس‌ها دلیل دوم تمرکز تهیه‌کننده‌های معروف روی شبکه‌خانگی را هم حضور سلب‌ریتی‌هایی مثل محمدرضا گلزار می‌دانستند که فروش کار را تضمین می‌کردند. سلب‌ریتی‌هایی که نه در قد و قواره کارهای

محمد تربت‌زاده لازم نیست خیلی اهل فیلم و سریال باشید تا نام «دل»، «هانکن»، «کرگن» و... را شنیده باشید. تبلیغات این سریال‌ها این‌روزها همه جا را پر کرده است. تابلوهای تبلیغاتی، سایت‌های اینترنتی، کانال‌های تلگرامی، صفحه‌های اینستاگرامی و حتی سوپرمارکت‌ها و بقایا! این اواسط احتمالاً شما هم خواه یا ناخواه به پوسترهای افواکننده این سریال‌ها برخوردید و حتی شاید هنگام خرید عدس و لوبیا از بقالی محلتان، وسوسه شده باشید یک قسمت از این سریال‌های پر رنگ و لعاب را بخرید. شاید هم به دلیل اشتراکی که در یکی از تلویزیون‌های اینترنتی داشته‌اید، وسوسه شدید «هانکن» و «کرگن» را رایگان ببینید. اگر جزو دسته‌ای هستید که حتی یک قسمت از این سریال‌ها را دیده‌اند، به طور قطع فهمیده‌اید که در پشت تبلیغات خوش رنگ و لعاب، پوسترهای افواکننده دختر و پسرهای رنگ و وارنگ پوش و خوشحال، دل و قلوه دادن‌های ابکی، موسیقی‌های متن دوربانی، روابط خارج از عرف و پلان‌هایی در لوکس‌ترین خانه‌ها و ماشین‌ها، چیزی جز قصه‌های بی‌منطق، تکنیک فاجعه‌بار، فرم پیش پا افتاده، کارگردانی ناشیانه و بازی‌های اعصاب خردکن و مهم‌تر از همه فخرفرشی به مخاطبی که دستش به هیچ‌کدام از آلمان‌های لوکس و تجملاتی داخل سریال نمی‌رسد، وجود ندارد.

زباله‌های هنری

سابقه شبکه نمایش خانگی برمی‌گردد به زمانی که «مؤسسه رسانه‌های تصویری» تصمیم گرفت لوح‌های فشرده فیلم‌های سینمایی را پس از اکران به خانه‌های مردم ببرد تا علاوه بر افزایش فروش فیلم، هوای مخاطب‌هایی که حال سینما رفتن ندارند را هم داشته باشد. هرچند در آن روزها به دلیل نبود قانون کپی رایت، همه می‌توانستند با پرداخت هزینه ناچیز، نسخه غیرقانونی ضبط شده از روی نسخه اصلی را بخرند، اما به دلیل استقبالی که از نمایش فیلم‌های سینمایی در شبکه‌خانگی شد، مسئولان تصمیم گرفتند تولید محصولاتی را کلید بزنند که خبری از اکران‌شان در سینما نبود و تنها برای نمایش در شبکه‌خانگی ساخته می‌شدند. شورای پروانه ساخت و نمایش آثار ویدئویی هم همان زمان برای نظارت بر تولیدات شبکه نمایش خانگی تأسیس شد، اما به دلیل تفاوت فاحشی که میان ممیزی‌های سینما و تلویزیون با ممیزی‌های نمایش خانگی وجود داشت، تولید فیلم‌هایی با سطح کیفی به‌شدت پایین و دور از انتظار مخاطب با مضامین سطحی کم‌دی بالا گرفت. البته پس از بالا گرفتن اعتراض رسانه‌ها و اهالی سینما، توجه وزارت ارشاد به شبکه نمایش خانگی کمی تا قسمتی بیشتر شد و تولید فیلم‌های شانه تخم مرغی هم کاهش پیدا کرد، اما تنور داغ ساخت آن‌ها هیچ وقت سرد نشد و حتی حالا پس از گذشت بیش از یک دهه از آن دوران، ساخت سریال‌های شانه تخم مرغی که به قول مسعود فراس‌تی فرقتی با زباله ندارند، یکبار دیگر بالا گرفته و در میان تعجب رسانه‌ها و اهالی فرهنگ و هنر، این زباله‌های هنری، مورد استقبال عجیب و غریب مخاطبان هم قرار گرفته است!

تجارت هنری

شاید آن روزهایی که «قهوه تلخ»، «قلب یخی» و دیگر سریال‌های شبکه‌خانگی به دلیل مشکلاتی که

روزمره‌نگاری

برق و آب و گاز بهانه‌اند

رقیه توسلی: ۶ ژوئن غروب است. بوی خشک شدن رخت‌های روی شویافز قطع می‌شود و از طبقه بالا صدای شکستن می‌آید. تاریکی مثل چتر بارها فرود آمده در خانه‌مان.

تعلل می‌کنم در روشن کردن چراغ اضطراری. برق می‌رود، مردم‌ها اما به‌وظیفه خودشان عمل کرده و دوباره اشیا را ظاهر می‌کنند. چشم توی چشم که می‌شوم با گل‌دان‌ها، یادم می‌افتد پودر ویتامینه‌ای که گل‌فروش برایشان داده را جا گذاشته‌ام توی قفسایی. بس که کم سراغ دایی جان را می‌گیرم و او صفت بارنم کرد و از خجالت هول شدم. بس که دلخوری‌ش زیاد بود از دستم. دعا می‌کنم در این ونفسای آب و برق و گاز حقالق سروکله «ملاحات خانوم» پیدا شود. استجابت نمی‌شود خواسته‌ام. در عوض به موبایلم پیامک می‌آید آقای همسر نوشته: شازده‌ا چه خبر احوال؟ نمی‌دانم چرا اما می‌نویسم: شکر. امن و امان. شازگوشی برخلاف اوضاع فکر درعربی که گیر کرده‌ام داخلش، روی مهربانش را نشانم می‌دهد. ۸۷ درصد انرژی باتری، یک رکورد به‌حساب نمی‌آید؟ انتخابم بین لگرم و آخرین خبر و بله و اینستا، آخرین گزینه است. چهار نفر برایم مو شک فرستاده‌اند.

لحظات خاموش به کندی می‌گذرند و نمی‌توانم یاد «خنده در تاریکی» جنب ناباکوف نیفتم. آخر دارم می‌خندم در تاریکی... از دست بازی‌های روزگار... از پیام ارسالی دو نفر... اینکه یکی شان کارت دعوت عروسی فرستاده... دومی کارت سالگرد مرحومشان را با چراغ اضطراری می‌روم پای گاز. قایلمه مرای خنک شده را کمی زیرورو می‌کنم و زیربلی می‌گویم: خجالتان راست گفتی به بخور تا به شوی... «به» همیشه جواب می‌دهد. روی در یکی از شیشه‌های مراب، برجسب می‌زنم برای خوشگل‌ترین دایی دنیا و عکس گرفته شده‌ی کیفیت عاشقانه، ای‌م‌فرستم برایش. تاریکی‌نوشت: «برق و آب و گاز بهانه‌اند. دوست داشتنت دل آدم را روشن می‌کند».

دایی‌نوشت: الهی عاقبتت روشن... بشمار سه آمدی اینجا که جای گل‌دانم تازه دم است و یک لیخند سفرهایم را برایت گذاشته‌ام کنار.

خد حال

یار مهربان شیک!



فؤاد آگاه: الان گرمیم و متوجه نمی‌شویم، اما در کنار خیلی از بالاها و قفسه‌های امروزی که به جان بشر افتاده، بالای لاکچری و شیک‌های هم هست که دمار از روزگار فرهنگ و شعور غیرهمان درآورده و مسا آن را جدی نگرفتیم و حتی بابش احساس خطر هم نمی‌کنیم. «فارس» دیروز گزارشی تلخ و تصویری از بازار گرم فروش کتاب‌های «دکوارتو» منتشر کرده بود. یعنی چه بالایی سرمان آمده؟ در روزگاری که می‌گویند حال انتشارات و کتاب‌فروشی‌ها خوب نیست و کتاب‌های پرمحتوای ریز و درشت، در قفسه‌ها و ویتترین کتاب‌فروشی‌ها خسته شده‌اند بس که چشم دوخته‌اند به خواننده‌ای که بیاید و آن‌ها را از قفس رها کند، کتاب‌هایی هم هستند که با جلد شیک و تر و تمیز، هیچ‌وقت منتظر مشتری نمی‌مانند. این کتاب‌ها که این روزها خوب می‌فروشند، همه جای خانه شما به کار می‌آیند. از پذیرایی بگیرد تا اتاق خواب. از بالای سر تخت کودک تا روی ماشین ظرفشویی توی آشپزخانه غالب به رویتان حتی می‌توانید کنار آینه دستشویی خانه‌تان هم دو یا سه مورد از این کتاب‌ها را بچینید یک فضای شبه‌فرهنگی ایجاد کنید! این را هم بگویم که توی هیچ‌کدام از این کتاب‌ها، خاطر، قصه، تاریخ و... پیدا نمی‌کنید. توی این کتاب‌ها هیچی پیدا نمی‌کنید. این‌ها فقط جلد یک بز و ژست فرهنگی، یک یار مهربان شیک هستند که به درد زندگی‌های لاکچری می‌خورند!

مجازآباد

امید واقعی نه تصنعی



سختگوی قوه قضائیه دیروز از محکومیت شبنم نعمت‌زاده به ۲۰ سال زندان به جرم اختلاس در توزیع مایحتاج عمومی دارو خبر داد و این خبر دستمایه تحلیل با حرف و حدیث‌های مختلفی شد. علی علیرزاده، کارشناس سیاسی مقیم لندن در تویت جدیدش نوشت: «مرحبا بر آن‌ها که یک سال تمام شبنم نعمت‌زاده را رها نکردند و با تهدیدها عقب نرفتند و از اتهام سیاه‌نمایی و امیدکشی نترسیدند و در نهایت ثابت کردند مبارزه با فساد جامعه را امیدوارتر می‌کنند. ایران امروز این جنس «امید حاصل از اصلاح» می‌خواهد. نه امید تصنعی بوقچی‌های توجیه‌گر وضع موجود».

۱۸ ساله بوده



ماجرا دردتاک است. «آرمان» که الان ۲۴ ساله است، وقتی ۱۸ ساله بود، مرتکب قتل غیر عمد دختر بچه‌ای به نام غزاله شد. او به اعدام محکوم شد و ظاهراً امروز قرار بوده حکم اعدامش اجرا شود. خیلی از هنرمندان و چهره‌های معروف در فضای مجازی میانه‌گیری کردند تا آرمان اعدام نشود. «حسان علیخانی» دیروز در اینستاگرام نوشت: «درد و مادر غزاله عزیز، ۶ سال است که عزادار غزاله هستین، حق با شماست، اما... ۶ سال هر شب بلبوس اعدام دیده در زندان، هر شب مرده و زنده شده. دو بار با شما حرف زدم و حسبی در من گواهی می‌دهد بامداد چهارشنبه شما دل اعدام آرمان را ندارید، چون در صدای شما جز درد رفتی غزاله، مهربانی و گذشت هم بود، الهی که رحم کنید و آرام‌تر شوید».

حشداالشعبي دانشجوبي



تجمع جوانان عراقی در مقابل سفارت آمریکا در اعتراض به حمله چند روز پیش آمریکا به پایگاه حشدالشعبی، سبب فضای مجازی شده است. یکی از کاربران در این‌باره نوشته است: همون طور که آمریکا میتونه مواضع حشدالشعبی رو بزنه، مردم هم میتونن سفارت آمریکا تو عراق رو ببندن. این یعنی دوران بز در رو نموم شده! کاربر دیگری هم نوشته است: به نظر تون بعد از سقوط سفارت آمریکا در عراق، ساختمان سفارت میشه «حشدالشعبی دانشجویی»؟

مدیرها پشت میزها یشان می‌میرند



میشم فکری، یکی از مدیران صدا و سیما با انتشار دلنوشته‌ای در انتقاد از شیوه مدیریت برخی مسئولان کشورمان در صفحه اینستاگرامش نوشت: «ادمها هر کدام یک جایی می‌میرند اما مطمئناً مدیران پشت میزهایشان می‌میرند. حتی اگر ترک مسئولیت کرده باشند، چون مغزشان، ذهنشان، اعتبارشان و همه چیزشان پشت آن میزهای چوبی جامانده است. همیشه در خوف و رجا هستند و گرفتار. مدیران شاید زودتر از همه می‌میرند ولی فکر می‌کنند دیرتر از همه مرده‌اند. مدیران وقتی می‌میرند که به فکر زندگی پشت این میزهای چوبی و زهوار در رفته افتاده اند».

